

پرِسا و دایی‌اش - ۶

روزی، سر چهارراهی، شاید

سیدعلی میرفَقان

سیدعلی میرفَقان

هر کدام از ما به درختی می‌مانیم که رهگذران اگر سرحال باشند، دقیقه‌ای زیر سایه‌مان می‌ایستند و نفس تازه می‌کنند، و اگر بسر ذوق باشند، با چاقویی، چیزی، نقشی به یادگار بر روح‌مان حک می‌کنند؛ یکی قلب تیرخورده می‌کشد، یکی تاریخ می‌زند و اسم خودش و رفیقانش را می‌خراشد، یکی هم برای ثبت در تاریخ، خط و نشانی می‌کشد. ما نیز برای دیگران رهگذری هستیم که روی درخت روح‌شان نقش می‌زنیم. از من بپرسی می‌گویم اصلاً ما به دنیا آمده‌ایم که به وفور دوست پیدا کنیم و خیلی کم رفیق صمیمی و یکدل و به ندرت عشق بورزیم. به قول شاعر «نه من بیپوده گرد کوچه و بازار می‌گردم مزاج عاشقی دارم، پی دیلار می‌گردم». این دنیای پهنسار را جاده‌های پرپیچ و خمی تصور کن که هر از گاه بر سر یکی از چهارراه‌هایش، تصادفِ رفیقی را پیدا می‌کنی که در سردرگمی بی‌حد و حصر دنیا گمش کرده بودی. سال‌ها پیش جایی خواندم که ما قبل از اینکه به دنیا بیاییم، جایی که ارواح زندگی می‌کنند، بعضی ارواح را برای خودمان دوست و رفیق یافته بودیم. یا به دنیا که گذاشتیم، همه را گم کردیم و همه نیز ما را گم کردند. حالا باید بچرخیم و بگردیم و تا آنجا که زورمان می‌رسد، پیدایشان کنیم… البته اگر دردرس‌های تمام‌نشدنی دنیا بگذارد و خودخواهی‌ها و فراموشکاری‌های ما دست از سرمان بردارد. سر این تقاطع‌های شلوغ زندگی بارها و بارها شده است که چهرهٔ آشنایی را دیدهایم که دارد برای خودش به افق نگاه می‌کند و گویی آمدن کسی را انتظار می‌کشد. چهرهٔ آشنا را دیدهایم، اما متأسفانه هر چه زور زدهایم و به کله پوکمان فشار آورده‌ایم، یادمان نمانده که این چهره آشنا که بوده و کجا بوده و… سارِ فِیقان گم کرده‌مان را بساز هم گم می‌کنیم و به خودمان امید می‌دهیم که هنوز تقدیر، چهارراه‌های دیگری را سر رامن‌ان قرار داده و رفیقانی را به انتظار نگه داشته، غافل از اینکه اصلاً تقدیر و بازی روزگار و این همه تلاش بی‌حاصل همه برای آن است که ما بیش از آنچه معمول دنیاست، در کلاف سردر گم دنیا گم شویم. این جهان و هر چه در اوست، برای گمراه کردن ما دست به یکی کرده‌اند تا ما نتنها رفیقان گم کرده‌مان را نیابیم، بلکه این جهان‌ها و نفسی را هم گم کنیم. اگر یک حساب سرانگشتی کنی، خیلی زود درخواهی یافت که تعداد آنهایی که به هزار دلیل موجه‌آش‌ان می‌بری و باهانشان قهر می‌کنی و فراموش‌شان می‌کنی و رشته محبت‌شان را می‌بری، چندین و چند برابر رفیقانی است که در گوشه و کنار دنیا پیدایشان می‌کنی. اگر سرمایه‌آدم‌ها را به تعداد دوستان‌شان محاسبه می‌کردند، آه که چقدر فقیر بودم من تنها مانده دوست گم کرده. بیا امروز درباره رفقایمان بنویسیم. رفقایِی که اندک‌شان هنوز هم هستند و بیشترشان را حتی در خاطره نیز به یاد نمی‌آوریم.

۱- آیا همسایه و همکلاس و همکار را هم می‌شود رفیق به حساب آورد؟ فرض بگیریم که اینجا تقدیر به ما خوش‌خدمتی کرده و ما را سر راه رفیقان اصلی‌مان قرار داده اگر این طور باشد، دوست دارم درباره مهرداد بنویسم که در اولین روز مدرسه، به دستور ناظم، بلکه به بازی تقدیر کنار دستم نشست و جایش را تا کلاس ۱۲- همان ششم قدیم- عوض نکرد. من وسط می‌نشستم، دادود طرف راستم و مهرداد طرف چپم. دادو را قبلاً برایت گفتم. او هم رفیق نازنینی است که خدا را به شکر تا به امروز گمش نکرده‌ام، اما مهرداد را بعد از دوران مدرسه انگار دست و برد، هیچ خبر و نشانی از او نیافتیم. زنده است، مرده است، خارج رفته، داخل مانده، پولدار شده، فقیر و بی‌پزی شده؟… هیچ نمی‌دانم. من با خیال او خوشم و امیدوارم روزی سر چهارراهی پیدایش کنم.

۲- مهرداد از نظر قد و قواره فرقی که با ما نداشت هیچ، تازه کمی هم کوتاه‌تر بود؛ با موهایی فرقی و صورت سبزه گرد و چشمان روشنی که همیشه می‌دندید، اما چیزی که بود، او از ما مرتد بود. از همان کلاس اول رفتارش توام با وقاری بود که او را از ما شر و شورهای خستگی‌ناپذیر جدا می‌کرد. شاید به خاطر همین وقارش بود که خیلی زود، نه فقط پیچمه‌ها، که معلم و ناظم و فراش نیز با او به احترام رفتار می‌کردند، آن هم در روزگاری که اصلاً احترام به بچه و محصل معنا نداشت. در مهرداد چیزی بود که من سر درنی آوردم. بعدها، خیلی بعدها که دیگر از او فقط خاطره‌ای مانده بود، فهمیدم چه چیزی که او را از ما جدا می‌کرد، «درمندی» او بود. او آدم دردمندی بود که زودتر از سنش مجبور شده بود با حقایق تلخ زندگی مواجه شود. او پدر نداشت، اوضاع مالی‌شان افتضاح بود، پسر بزرگ خانواده بود و مسوولیتِ خواهر و برادر کوچک‌ترش را روی دوش حس می‌کرد. برای مادرش پسر نبود، بلکه یار و همراهی بود که با مشکلات جدی زندگی دست به گریبان می‌شد. فیلم هندی تعریف نمی‌کنم و از یک پسر بچه قهرمانی نمی‌سازم که دست به کارهای خارق‌العاده می‌زد، بلکه درباره رفیقی می‌گویم که عقلش بیشتر از سنش می‌رسید و دست به کارهایی می‌زد که معمولاً پیچمه‌اش را دنازند.

۳- آن‌زمان مثل حالا نبود، خصوصاً وقتی جنوب شهر، عموم مردم در سطوح پایین زندگی به سر می‌بردند در چنین سطوحی اگر فرد کسی به چشم بیاید، معلوم است که حال خوشی ندارد. پدر مهرداد با مردنش فقط یتیمی را به پسرش هدیه نکرده بود، بلکه او را از کودکی کنده بود و بکراست در دل واقعیات تلخ فقر و فاقه فرو برده بود. اگر آدم روح بزرگی داشته باشد، خیلی زود از درمندی اقتصادی راه به درهای جدی‌تر باز می‌کند. هنوز بالغ نشده بودیم که مهرداد سر در معقولات کرد و اولین کتابخوان جدی جمع دوستانه‌مان شد. با اینکه حرف‌های جدی‌اش را با لودگی جواب می‌دادیم، اما او با همان دجنت و وقارش ما را از ور برد و کتابخوان‌مان کرد.

شاید اگر مهرداد نبود، من هم اهنگری، هیزم‌شکنی، چیزی توی این مایه‌ها بودم.

۴- مهرداد بعد از کلاس می‌رفت دم دکان بوجاری هفت‌کچلان و تا سر شب، مشغول پاک کردن نخود و لوبیا و عدس و… می‌شد. هفت‌کچلان، هفت تا برادر کچل بودند که کارشان بوجاری بود. بوجاری که می‌باشد یعنی چی؟ یعنی همین پاک کردن حبوبات. او حبوبات پاک می‌کرد و دستمزد اندکی می‌گرفت و کم‌ک‌خرج خانواده را فراهم می‌کرد. البته این را هم بگویم که او هیچ وقت از درس و مشق کم نیاورد. فقط یک بار توی علم‌الاشیاء، معلم سخت‌گیری داشتیم که معمولاً حرص جای دیگرش را سر پیچمه‌ها خالی می‌کرد. دلش از کجا پر بود نمی‌دانم، اما مبهانه‌ای تراشید و مهرداد را به یاد کتاب گرفت. پیش از آن مهرداد به پیچمه برخورد که چرای آزارترین و مودب‌ترین و مشهورترین محصل اینچنین بی‌گناه تنبیه می‌شود. پیچمه‌اقتدر سر این رفتار، به اولیای مدرسه شکایت بردند که آخرسر برای اولین و آخرین بار معلم علم‌الاشیاء، در حضور جمع از مهرداد عذرخواهی کرد.

۵- حسن و عیشر و نمی‌دانم اما همچنان که دردمندی اقتصادی، به دردمندی فرهنگی منتهی می‌شود، دردمندی فرهنگی هم به دردمندی سیاسی می‌انجامد. برای همین از کلاس ۹، ۸ بود که سر مهرداد بوی قورم‌مسبزی گرفت و شروع کرد به خواندن چیزهایی که نباید می‌خواند. من همان موقع هم تروسو بودم و متوجه خطرات و عوالم بعضی مطالعات بودم. تا آنجا که به شعر و ادبیات مربوط می‌شد، من هم با پی پای مهرداد می‌رفتم، اما وقتی پای نویسندگان انقلابی روس به میان آمد، من با پس کشیدم. مهرداد اما چنان پیش رفت که به قول دادو، هیچ بعید نبود که سرش را زیر آب کنند. مدیر دبیرستان ما ساواکی بود و همه می‌دانستند حواس‌اش به بعضی پیچمه‌ه‌ست و به بعضی‌ها زیادت. از اواسط سال ششم بود که ما دیگر مهرداد را ندیدیم که ندیدیم، چه شد و کجا رفت؟ خدا می‌داند. شاید روزی سر چهارراهی…

حالا نوبت پرِسا

هر وقت به جای حساسش می‌رسه تازه یاد پرِسا می‌افتین و می‌نویسن «حالا نوبت پرِسا». من حالا چی می‌تونم بگم بعد از اینکه حالم بد شده و دارم عر می‌زنم؟ من اول فکر می‌کردم ما فقط از نسل شماها خاطره کم داریم، اما کم کم می‌فهمم که مثلاً به خاطر اینکه فقیر نیستیم و نسبتاً در رفاهیم و با آدم‌هایی مثل مهرداد دمخور نبودیم، خجالت هم باید بکشیم و شرمسار هم باید بشیم. من اعتراض می‌کنم بزم زیر بار و مدرامون و بگم که شما خاطره تعریف نمی‌کنین بلکه دارین احساسات دم دستی منو تحریک می‌کنین و جیگره رو کباب می‌کنین. نگین فیلم هندی تعریف نمی‌کنم، اتفاقاً دارین فیلم هندی تعریف می‌کنین و اشک مارو درمیارین. فقط از قسمت‌های خوب عشق و عاشقی و ترانه خوندن و دور درختن چرخدین فاکتور می‌گیرین و همش نداری و سختکوشی نسلتون رو به رخ می‌کشین.

۱- دخترا دلایل زیادی دارن که خیلی زود دوستی‌شون رو با بهترین دوستشون به هم بزنن. کلافه یکی متوجه طعنه‌های دوستش بشه، یا بفهمه که تو رقابت با دوستش زیادی عقب موندنه. خارو و شکر حالا همه متمدنن و کارشون به گیس و گیس کشی نمی‌کشه. همون روز اول مدرسه من غیر از شیوا که می‌شناسینش، با آذین و مهرنوش و فرشته هم دوست شدم و جای تعجبه که هنوز دوستی‌ما مداوم داره، اما فراموش نکنیم که این دوستی در یک منحنی سینوسی قهر و آشتی هفتگی تا به اینجا دووم آورده همش هم تقصیر من نیست، این اخلاقی کند دخترارو کاری‌اش نمیشه کرد.

۲- یه بار به جا خوندم که یه بچه پولداره می‌خواسته راجع به فقر انشا بنویسه. چون چیزی نمی‌دونسته تخیلش‌روفعال می‌کنه‌ومی‌نویسه که «باغیون مائولویزون‌نگی‌شون خیلی کوچیکه و ساید بای سایدشون همش خالیه و تابلوهاشون ارزونه و میلانشون شکسته است و…» ما وضع مالی‌مون معمولیه، بهش میگن کارمندی، با این حال چیزی از کار کنر تو بوجاری و دستمزد گرفتن از هفت کچلون نمی‌فهمم. این هفت کچلون همونا نیستن که سر راه سفیدبرفی بودن؟ ۴- دخترا تا اونجا که بتونن در برابر هر کتابی مقاومت می‌کنن. مگر اینکه کتاب شعر فریدون مشیری و سهراب سپهری باشه. ما چهارتا یکی از یکی خنگ‌تریم. ببینین اونا چی‌ان که به من میگن «جدی». بعضی وقتا هم میگن «روشنفکر». نخندین، ببینین اوضاع از چه قراره که من کتابخون اونام. پارسال به زور واردشون کردم که «کنار روخته‌سن سن پیدرا نشستم و گریه کردم» اونالو کونیلورو بخونن. وقتی خوندن کلی غر زدن که چرا وقتشونرو گرفتیم و نداشتیم به حراج اول‌فرلیم برسن.

۵- از سیاست حالم به هم می‌خوره. بهتون برنخوره‌ما اما از اینا که زرتی سراغ کتاب سیاسی و حرفای بودار هم میرن حالم به هم می‌خوره. خوب اگر مهرداد موندنه بود بالاسر مامان و خواهر و برادرش بهتر نبود؟ مثلاً حالا که کله‌اش بوی قورم‌مسبزی گرفت چی شد و کجا رو گرفت؟ الان اگه موندنه بود، شما هم اینجوری گیردار دربار‌اش نمی‌نوشتین و سر چهارراه‌های خیالی دنیالش نمی‌گشتین.

چهار دیواری

انتخاب موسیقی خانواده‌گی

پاپ؛ پر طرفدارترین



❖ شِبا صِراف

❖ شِبا صِراف

مجلسه تایم برای سال ۲۰۱۰ لیدی گاگا خواننده مشهور آمریکایی را به عنوان یکی از چند انسان معروف و تاثیرگذار دنیا معرفی کرد. با وجود رای‌های زیادی که از سراسر دنیا برای بالا بردن رتبه این خواننده داده شد، اما حتماً لیدی گاگای بسیار محبوب و دبیران مجله تایمِ حدس نخواهند زد که او گاهی می‌تواند به یکی از غیرمحبوب‌ترین خواننده‌ها برای یک خانواده ایرانی تبدیل شود یا حتی به قول جوان‌های امروزی، گاهی روی اعصاب پدرها و مادرهای زیادی راه برود. خواننده‌ای که وقتی چهره‌اش روی کالال‌های موسیقی پیدا می‌شود، حتماً کِی‌ان هم مثل خیلی از هم‌سن و سال‌های دیگرش صدای آن را بلند و بلندتر می‌کند. البته ریحانا، بیانسه، تاینرا، بریتنی اسپیرز هم از دیگر خواننده‌های خارجی هستند که کِی‌ان آنها را دوست دارد و آهنگ‌هایشان را با از تلویزیون یا از گوشی‌ام‌پی‌تری‌اش که بیشتر ساعات روز در گوشش است، می‌بیند و می‌شنود، گاهی هم آنها را رزمزمه می‌کند. کِی‌ان می‌گوید این خواننده‌ها «خیلی باحال هستند». اما مادرش که او هم موزیک دوست دارد، موزیک‌های مورد علاقه دخترش را «لق‌وجق» می‌نامد و هرازگاهی که صدای تلویزیون بلند می‌شود، صدای او هم بلند شده و تذکر می‌دهد: «سرم رفت خموش شو کن.»

موسیقی برای هر نسل

ممکن است برخی آهنگ‌های نسل جدید برای پدرها و مادرها به قول خودشان گوش‌خراش باشد، اما برخی آهنگ‌ها هم هستند که وقتی مد می‌شود، دیگر مد آن، خانواده ایرانی را هم برمی‌دارد، مثلاً آهنگ «سوسن‌خانوم» که دیگر همه آن را با این اسم می‌شناسند؛ بعد از آنکه چندماه پیش سوسن خانوم تبدیل به یکی از آهنگ‌های پرطرفدار میان جوان‌ها شد، بزرگ‌تراها را هم علاقه‌مند کرد و در اکثر خانه‌ها شنیده می‌شود و پدرها و مادرهای زیادی در کنار پیچمه‌ایشان آن را رزمزمه می‌کنند در این میان کم نیستند خواننده‌های زیرزمینی و روزمینی ایرانی که بین خانواده‌ها محبوبیت زیادی دارند و پدرها و مادرها هم از شنیدن صدایشان و شعرهایی که می‌خوانند، لذت می‌برند. ناھید معتقدست هر سلسله آهنگ‌های صلی و محبوبیت خواننده‌های زمان خود را دارد. مثلاً خودش خیلی خواننده قدیمی را سریع تشخیص می‌دهد و او را خواننده محبوب نسلش می‌داند اما در کنار آنها آهنگ‌های جوان‌های امروز هم برایش جذابیت دارند. او می‌گوید: «در سن و سال جوانی توجه

❑ **مصاحبه می‌دیو** ❖ شهرداد صبا❖.....

وقتی به فرنگ‌رفته‌ها زیاد می‌شوند

نسیم پرید، یاسمن پرید، عماد و اشکان هم همین طور، تازه عروس و داماد کلاس دانشگاه هم دو ماهی می‌شود که پریدند، بله مثل همان کلاخ‌پرهای دوران پیچی است.

تعداد زیادی کانادا رفته‌اند، چندتایی استرالیا و بعضی سوئد، خیلی‌ها هم آلمان یا انگلیس را انتخاب کرده‌اند. آنهایی هم که نخواسته‌اند خیلی دور بروند، به هند و مالزی رفته‌اند، حتی ارمنستان هم برای تحصیل پیشنهاد بدی نیست.

هر کس شهری و کشوری را انتخاب کرده، چند ماه شاید یک تا دو سال به زبان خواندن، آیلتس و پذیرش برای دانشگاه، گرفتن مهاجرت و ویزا می‌گذرد و بعد بلیت هواپیما و پرواز به دیاری دیگر.

این روزها بعضی‌ها در حال رفتن‌اند. نگاه که می‌کنی یکی‌یکی همه از کنارت کم شده‌اند. می‌گویند تجربه است، اگر نشد برمی‌گردیم، به هر حال زندگی جدیدی است دیدنش بیش از ندیدنش می‌آرزو، و هر روز پیغام جدیدی دریافت می‌کنی که تو هم بیا، باید تجربه کرد.

یادش به خیر آن روزهایی که ما اصلاً نبودیم و زمان بزرگ‌ترهای ما بود. همان موقع‌ها هم بودند خانواده‌هایی که گاه تصمیم می‌گرفتند فرزند خود البته معمولاً پسر خود را برای تحصیل به فرنگ بفرستند و آنها هم عموماً دکتر می‌شدند، اگر هم نه رشته‌ای دهان پرکن می‌خواندند و چند سال بعد به ایران برمی‌گشتند و می‌شدند تحصیلکرده فرنگ و در کشور هم یک کار خوب پیدا می‌کردند و تا سال‌های سال کلی عزت و اعتبار داشتند.

البته این روزها به فرنگ‌رفته‌ها زیادت‌ر شدند.

و اینجا‌ست که تردیدها به عنوان یک در وطن مانده شروع می‌شود، برای من و خیلی از هم‌نسلان جوان من که یا دارند می‌روند یا در حسرت رفتن‌اند.

خب البته دروغ چرا همه جوانیم، بالاخره خارج است دیگر، یک چیزهایی دارد که در کشور ما نیست و آدم می‌بیند جوان‌های آنجا بیشتر جوانی می‌کنند می‌تا ما.

عموماً این آشنایان و دوستان به اصطلاح «آن‌ور» رفته یا برای کشور محبوب خود مهاجرت گرفته‌اند که راه کم‌هزینه‌تر و با دوام بیشتری است اما زمان بیشتری

سال پنجم ■ شماره ۱۰۷۳ ■ سه‌شنبه ۶ مهر ۱۳۸۹



کسرت گروه آوین در جشنواره موسیقی / میلاد بیانی

نفر از پاس‌خگویان که گفته‌اند به موسیقی علاقه دارند، ۲۷درصد موسیقی پاپ، ۲۴درصد موسیقی سنتی، پنج درصد موسیقی کلاسیک، سه درصد موسیقی محلی و دو درصد موسیقی خارجی را موزیک مورد علاقه خود عنوان کرده بودند. ۱۹ درصد هم اعلام کردند برایشان فرقی نمی‌کند و همه نوع موسیقی گوش می‌کنند به شرطی که خوب و دلنشین باشد. با توجه به آنچه در نتایج این نظرسنجی آمده در مورد سن پاس‌خگویان و سنین پایین یعنی ۱۶ تا ۳۰ سال گرایش به موسیقی پاپ بیشتر است و هر چه سن بالاتر می‌رود یعنی در گروه سنی ۳۱ تا ۶۰ و ۶۰سال به بالا گرایش به موسیقی سنتی بیشتر می‌شود.

می‌دهد یا کسی که رپ را می‌پسندد هر دو آنها در هر صورت موزیک پاپ را هم گوش می‌دهند و مثلاً طرفدار این یا آن هستند.»
رای ۳۷درصدی به موزیک پاپ
مرکز تحقیقات همشهری سال ۸۵ نظرسنجی‌ای در مورد موسیقی از مردم تهران انجام داد. این نظرسنجی به طور اتفاقی و با تماس تلفنی با مردم نقاط مختلف شهر انجام شده بود و در این نظرسنجی ۱۱۹۰ نفر شرکت کرده بودند که ۷۴در نف از شرکت‌کنندگان یعنی ۶۵ درصد آنها از میان زنان بودند. ۳۷ درصد از پاسخ‌دهندگان سبک پاپ را بهترین سبک برای ایرانی‌هاست و همه به همان موزیک‌هایی که به شنیدنش عادت کرده‌اند بیشتر توجه می‌کنند.»البته او معتقداست «موزیک پاپ یکجورهایی بین همه رایج است و حتی کسی که مثلاً هادراک گوش

به قول خودش بعضی آهنگ‌ها را مخفی گوش می‌دهد.

امیر ستور می‌نوازد ولی به موزیک‌های دیگری غیر از سنتی هم علاقه دارد و راک هم گوش می‌دهد. به اعتقاد او موسیقی پاپ ریجت و پرطرفدارتر است. امیر می‌گوید: «یکی از دلایلی هم این است که در ایران موسیقی خوب در سبک‌های دیگر ساخته نمی‌شود، مثلاً راک خوب نیست، رپ خوب نیست، هیپ‌هاپ خوب وجود ندارد. وقتی از اینها خویش نیست مردم هم جذب نمی‌شوند و فضا برای آنها تنگ می‌شود. در ایران موسیقی خوب پاپ بهترین سبک برای ایرانی‌هاست و همه به همان موزیک‌هایی که به شنیدنش عادت کرده‌اند بیشتر توجه می‌کنند.»البته او معتقداست «موزیک پاپ یکجورهایی بین همه رایج است و حتی کسی که مثلاً هادراک گوش

سودوکو شماره۵۴

		8		6					
		3			7	1			
							8	9	7
							3	4	1
									9
4	6								7
1	2	9							
			5	4	8				
				6	4				
							3		
								5	

جدول شماره ۱۰۴۶

چهارپا- همسر حضرت یعقوب(ع) -اثری از ماکسیم گورکی
۲- خورشبت پرروغن -یاده‌گسار بی‌خبر از دنیا - کلیسای تاریخی پاریس
۴- عالم ماده - نخست - شهر صنعتی آلمان
۵- مستقیم و درست - شهری نزدیک کاشان - خط‌کش مهندسی
۶- که مانند تا آدم شود - سمبلیک - زبانداز بی‌زبان
۷- سلاح دفاعی عقب - جاده شمالی - حساس‌ترین ماسک
۸- خوراکی از گوشت و بلغور که پیوسته به هم می‌زنند- شجاع و دلیر - مروارید - پیشوای مذهبی زرتشتی
۹- شهری در آلمان - نقطه‌های ریز عکس سیاه و سفید - از میدان شهر تهران
۱۰- سوره ۷۸ - حشرهای از ملخ بزرگ‌تر با پاهای بلند و سری بزرگ به رنگ سبز - دیو سربریده
۱۱- من و تو - پیوستگی - گوشت بریان
۱۲- روز- فولاد زنگ زن - هادی الکتروسیسته
۱۲- پرندۀ درخت سوراخ کن - از الفبای فارسی - بانگ جانور
درندۀ ۱۴- چپ و راست رفتن هنگام رانندگی - نیای مادر حضرت محمد(ص) - سیم‌ایمن‌کننده لوازم الکتریکی
۱۵- ساختار - معروف‌ترین جواهرات سلطنتی ایران.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱														
۲														
۳														
۴														
۵														
۶														
۷														
۸														
۹														
۱۰														
۱۱														
۱۲														
۱۳														
۱۴														
۱۵														

حل جدول شماره ۱۰۴۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ا	د	س	ب	ز	ح	ط	ث	ج	چ	پ	ت	ک	گ	ن
خ	ش	ص	ض	ز	ر	س	ب	ا	ی	ه	و	م	ل	ن
۲	۱	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۴	۳	۲	۱	۵	۴	۳	۲	۱	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۵	۴	۳	۲	۱	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۷	۶	۵	۴
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۲	۱۱	۱۰	۹
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۳	۱۲	۱۱
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۴	۱۳
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	د	ر	ز	س	ص	ش	خ	ن